

شرح رساله شریفہ نند صلاح

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(قسمت پانزدهم: شرح اولاد تا پایان شرح کتب)

فہرست

(من ویراستی بیانات، تملیق و شرح آغاز شدہ از سال ہای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ ه. ش.)

شرح رسالہ شریفہ پند صالح (قسمت ہفتم)

صفحہ	عنوان
۷	اولاد
۲۶	تحصیل
۴۲	کسب
۶۱	خلاصہ صفات مؤمنین
۶۴	مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پند صالح
	اول (شرح مقدمہ، فکر و تحقیق، دلائل بقای روح و تجرّد نفس و عالم آخرت)
	دوم (شرح ایمان، ذکر و فکر)
	سوم (شرح انتظار، صحبت و صلوات، آداب خدمت، کتمان سر)
	چہارم (شرح اخلاق، مراقبہ و محاسبہ، یاد مرگ، امل، توبہ و انابہ، حیا، خوف و رجاء)
	پنجم (شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم، رقت، فراست، غضب و شہوت، شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت، خشم، کظم غیظ، عفو و احسان، تہور، جبن، کینہ،

عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود، توکل، تسلیم و رضا،
شکر، احسان والدین، وفا، قناعت، استغنا، طمع، سخا و حرص،
حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد)
ششم (شرح خدمت، مواضع تُہم، تعظیم امر و نہی)
ہفتم (شرح مواضع تُہم، تعظیم امر و نہی، جمع شریعت و
طریقت، قرائت قرآن)
ہشتم (شرح نماز)
نہم (شرح اوراد، دعا، سحر)
دہم (شرح جمعہ، روزہ)
یازدہم (شرح زکات - خمس، انفاق، حج)
دوازدہم (شرح جہاد، امر بہ معروف و نہی از منکر، مستحبات)
سیزدہم (شرح طہارت، نواہی، قمار و مسکرات)
چہاردہم (شرح تہل و طلاق)

با توجه به آنکه **حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)** پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن **۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲** تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می‌نویسد یا مطلبی می‌گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی‌رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی‌توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می‌شود و منتشر می‌گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده‌ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته‌ام جواب ندادید. آخر می‌گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یک‌بار گفتم. فرمودند: همان لحظه‌ای که آنها سلام می‌رسانند، التماس دعا می‌گویند، همان لحظه، دعا و خواسته‌شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می‌رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می‌شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤالی، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی‌شود این کار را کرد، نمی‌رسیم.

بنابراین درباره‌ی سؤالی که در ذهنتان پیدا می‌شود، حتماً جواب داده‌ام. این جزوه‌هایی هم که درمی‌آید، برسید که چه موقعی جواب داده‌ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیابید و برسید. مثلاً می‌نویسند شش‌بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده‌بار

هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

و مادران آداب لازمه‌ی اولاد داری و حفظ الصحه‌ی خود و فرزند را از اول حمل و ایام حمل و وضع حمل و شیر دادن و ایام عادات خود و تربیت جسمی و روحی فرزند باید بدانند و حال و خلق پدر و مادر در وقت نزدیکی، در فرزند مؤثر است بلکه وضعیت بدنی و خیالات طرفین در شکل و روحیات و مزاج فرزند بلکه پسر یا دختر شدن مؤثر است، پس باید مراقب باشند.^۲

بعد از آنکه راجع به خانواده، تشکیل خانواده یعنی ازدواج و تأهل و احتمال انحلال خانواده که طلاق باشد صحبت شد، نوبت صحبت درباره‌ی نتیجه‌ی خانواده است که از توابع تشکیل خانواده می‌باشد و آن داشتن اولاد است. در اینجا به این مبحث پرداخته شده. همانطور که در مباحث قبلی یادآوری شد، از بدو حمل، از همانوقتی که نطفه منعقد می‌شود، مادر و پدر در آینده‌ی این طفل مسئولیتی دارند. نباید فکر کرد که این نطفه چیزی نیست، اصلاً به حساب نمی‌آید، نه! وجودی دارد

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۸/۳/۱۳ و ۱۳۷۸/۳/۲۰ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ ۱۳۸۸/۵/۱۵ ه. ش.

۲. پندصالح، حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه، ج ۷، تهران، ۱۳۷۶، ص ۹۱.

که از یک جهت مستقل است. به این دلیل سقط جنین، از چهار ماهگی به بعد که جنین وجود کاملاً مستقلی پیدا می‌کند دیده‌اش، دیده‌ی یک انسان کامل است؛ مثل اینکه یک انسان را کشته است. از این قرینه فهمیده می‌شود که شریعت برای این موجود شخصیتی قائل است. در عرف و در واقعیت طبیعت هم این یک موجود جدیدی است، موجودی است که دارد رشد می‌کند منتها از نظر ما گویی محلّش زندان است، در زندانی که اختیارش به دست مادر و تا حدّی به دست پدر است.

در این ایام، همانطوری که مرقوم فرموده‌اند، از بدو حمل یعنی در موقع انعقاد نطفه از همانوقت باید مراقب بود، چون در موقع انعقاد نطفه حالات و روحیات طرفین در حالات و اخلاق طفلی که به دنیا می‌آید مؤثر است. چه زیست‌شناسان امروز، چه علمای قبلی این مطلب را، به عبارات مختلف گفته‌اند. زیست‌شناسان سابق می‌گفتند که نطفه‌ای که به وجود می‌آید از تمام بدن مرد یا تمام بدن زن خصوصیت و صفت می‌گیرد. این امر خیلی طبیعی است. آدم می‌بیند فرزندِی خصوصیاتش بسیار شبیه پدر یا مادر است، حتّی مثلاً اگر در جایی از بدنش خالی باشد، برای اینکه در نطفه‌ای که تشکیل شده، از تمام بدن مرد به اصطلاح امروز ژن‌هایی آمده و خصوصیاتِی آورده است. به همین دلیل، هم حکما و هم دانشمندان قدیم توصیه کرده‌اند و در

احکام شرع هم هست که هنگام نزدیکی برای انعقاد نطفه باید تابع شرایط خاصی باشد و در شرایطی هم منع کرده‌اند مثلاً وقتی که هر یک از طرفین پاک نباشند باید غسل بکنند و چه بهتر که وضو داشته باشند، حتی اگر هم پاک هستند ولی وضو داشته باشند، چون روحياتشان از همانوقت در طفل مؤثر است. در این باره داستان‌هایی نقل شده است، مثلاً کسی آمد خدمت حضرت علی عرض کرد: من از ارادتمندانم، هر کار بگوئید اطاعت می‌کنم ولی نمی‌دانم چرا وقتی از نزد شما دور می‌شوم، وسط راه در دشمنی شما وسوسه می‌شوم. حضرت فرمودند که مشکلی هست که برو از مادرت بپرس، جهتش این است. دلایل دیگری هم هست. مثلاً در ایام عزاداری خاص یا موقع زلزله یا در موقع ماه‌گرفت و خورشیدگرفت نزدیکی صحیح نیست. از چهارماهگی به بعد هم که جنین یک انسان کامل حساب می‌شود، از اخلاق و خصوصیات که دور و برش هست شکل می‌گیرد، همانطوری که ما از دوستانمان و از معاشرت‌ها شکل می‌گیریم، آن هم از معاشرت‌های مادر و از حرف‌هایی که مادر می‌گوید یا می‌شنود، شکل می‌گیرد.

همینطور بعد در موقع وضع حمل، مراقبت‌های طبّی و مذهبی باید انجام شود که می‌دانید خیلی از بیماری‌هایی که مادرزادی است یا

بچه‌ها دارند به واسطه‌ی این است که وضع حمل کودک صحیح نبوده است. از لحظه‌ی وضع حمل هم نوزاد به مادر سپرده می‌شود و مادر باید شیر بدهد، البتّه شیر دادن بر مادر واجب نیست ولی تصوّر نمی‌کنم مادری بتواند شیر بدهد و بخواهد دایه بگیرد. البتّه حالا دادن شیر خشک متداول شده است ولی بهترین غذا برای کودک شیر مادر است که هنوز در مطالعات آماری می‌گویند که رقم خیلی زیادی از جرائم جوانان مربوط به جوان‌هایی هست که شیر مادر نخورده‌اند؛ نه اینکه هر کس شیر مادر نخورد، خدای نکرده بد می‌شود ولی اگر شیر مادر بخورد در بعضی از خطرهای روانی جلوگیری می‌شود. در هر حال شیر مادر بهتر از شیر خشک است. بعد هم مادر اگر شیر داد، می‌تواند برای شیر دادن از پدر مطالبه‌ی اجرت کند. این، هم در شرع هست و هم در قانون. تا اینجا منحصرأً وظیفه‌ی مادر است. بعد فرزند را باید تربیت کرد، یادش داد، چون حتّی در حیوانات هم این مسأله هست که تا مدّت‌ها مادر و در بعضی حیوانات پدر هم کمک می‌کند روش زندگی را به نوزادش یاد می‌دهد، گواينکه در حیوانات خودبه‌خود غریزه راهش را پیدا می‌کند. حتماً دیده‌اید جوجه که از تخم درآید، بلافاصله به زمین نوک می‌زند و اگر دانه‌ای باشد برمی‌دارد می‌خورد. مادر در اینجا فقط مراقبت می‌کند. در بقیه‌ی حیوانات هم خداوند خصلتی،

غریزه‌ای، آفریده است که آنها را به سمت قانونی که خداوند مقرر کرده، هدایت می‌کند. اما در انسان خداوند اگر قدرت آن غریزه را کم کرده، از بین نبرده ولی در عوض قوه‌ی تفکر و تعقل به او داده، از این رو طفل باید یاد بگیرد. فرزند انسان اگر یاد نگیرد، نمی‌تواند درست زندگی کند، اینجاست که تربیت در انسان یک نقش اساسی دارد. در حیوانات دیده‌اید که پدر و مادر با بچه‌ها بازی می‌کنند، به‌خصوص در درندگان، تمرین شکار می‌کنند، تمرین فرار از دشمن می‌کنند. همه‌ی اینها را مادر به این طریق یاد می‌دهد تا اینکه ببیند چه موقع نوزاد کامل شده تا رهاش کند. اما در انسان از اول باید مادر و پدر یادش بدهند و آلا نمی‌تواند زندگی بکند که طبق مقررات هم شرعی و هم قانونی کودک تا هفت سالگی، البته پسر تا دوسالگی، تحت حضانت و نگهداری مادر است. بعد از آن تحت حضانت پدر است البته این در صورتی است که از هم جدا شوند. اگر از هم جدا نباشند باید گفت تحت حضانت خانواده است که این مسأله هم، در تربیت فرزند خیلی مؤثر است ولی اگر پدر و مادر از هم جدا باشند، هیچکدام نمی‌توانند فرزندشان را آن تربیت صحیحی که لازم است بکنند. تربیت فرزند هم یاد دادن است، از راه گفتن صرف نیست. اگر به صرف گفتن تنها بود، کافی بود که کودک به مدرسه برود، سواد یاد بگیرد و کتاب بخواند. یاد دادن هم با

روش عملی خود والدین انجام می‌شود، به این معنی که پدر و مادر باید رفتارشان برای بچه‌ها الگو باشد، یعنی خودشان یکطوری رفتار کنند که دلشان می‌خواهد بچه‌شان آنطور بشود. به این طریق بچه را تربیت کنند، نه فقط به تحکم و دستور که این کار را بکن یا آن کار را نکن؛ برای اینکه گاهی اوقات آن تحکم و گفتن به تنهایی، اثر معکوس دارد. در این باره یک داستان عبرت‌آمیز نقل شده است که می‌گویند پدری داشت پسرش را نصیحت می‌کرد، به اینجا رسید که گفت هرگز دروغ نگو، دروغ خیلی بد است. در این بین زنگ در را زدند. این پسر رفت ببیند که کیست. بعد به پدرش گفت: فلان آقا است که از تو طلبکار است، پدرش گفت: بگو بابام خانه نیست! حال آیا می‌شود این پدر از فرزندش توقع داشته باشد که دروغ نگوید؟ لاقلاً به فرزندش بگوید که دروغ گفتن بد است، گناه دارد ولی گاه‌به‌گاهی آدم بی‌اختیار می‌شود، سعی کن که آن بی‌اختیاری در تو کم باشد. در هر صورت والدین باید به نحوی با فرزند رفتار کنند که فرزند از رفتار آنها مدل بگیرد نه از حرفشان، این تربیت صحیح است.

ان شاء الله خدا ما را توفیق دهد اگر پدر هستیم فرزندمان را

تربیت کنیم، اگر فرزند هستیم از تربیت پدر استفاده ببریم.

و اولاد تا هفت سال، زیر دست مادر است و گفتار و کردار

بلکه طرز غذا را به فرزند می آموزد و آینده‌ی او بسته به نیکی و دانایی مادر است و بعد بیشتر زیر دست پدر و آموزگار است.^۱

دستوراتی که فرموده‌اند اعمّ از اینکه دستورات بهداشتی است، پیشگیری است یا چیز دیگر، اگر ما به قصد اینکه اطاعت امر است رفتار بکنیم، دو ثواب دارد: هم ثواب اطاعت امر، هم فایده بردن از نتیجه‌ای که این عمل دارد. مثلاً از مستحبات است که به خصوص نماز صبح را در اوّل وقت بخوانید، بعد تا طلوع آفتاب بیدار باشید. یعنی بین الطلوعین را بیدار باشیم و به خواندن قرآن، دعا و توجّه به خداوند، اوقات را بگذرانیم. حالا ما اگر این کار را به عنوان اطاعت امر بکنیم هم فیض و اجر یک عبادت را بردیم و هم از آن هوای صاف صبح و از آن آرامشی که در اعصاب انسان آن موقع پیدا می‌شود، استفاده می‌کنیم. البته کسی هم که بیدار باشد ولی به این قصد نباشد، یک ارزش دارد. چون از هوای صبح استنشاق می‌کند، لذّت می‌برد اما دیگر اجری معنوی ندارد. همه‌ی دستورات همینطور است، اگر به قصد اطاعت امر انجام بدهیم، هم آن نتایجی که فرموده‌اند حاصل می‌شود و هم برای ما به منزله‌ی یک کار نیک و یک عبادت حساب می‌شود.

در مورد فرزند هم فرموده‌اند که باید رعایت‌هایی بکنیم که در

آینده‌ی آن فرزندی که به دنیا خواهد آمد، خیلی مؤثر است. درباره‌ی آداب زفاف هم در کتب فقهی قدما که بیشتر است و هم کتب جدید که کمتر است، تصریحی به آن امر وجود دارد منتها بطور متفرق است. البته در بعضی اخبار هم هست که درباره‌ی هر کدام نتیجه‌اش را هم فرموده‌اند که اگر در این موقع زفاف بشود آن فرزندی که به دنیا بیاید این نقیصه را خواهد داشت. الان می‌شود گفت تقریباً بسیاری از بچه‌هایی که بیمار متولد می‌شوند در اثر عدم رعایت این مسأله است.

پدر نقش مستقیم ندارد و در واقع وظیفه‌ی مراقبت دارد. خیلی از روان‌شناسان مثلاً در مکتب فروید، گفته‌اند که طفل بین دوسالگی و پنج‌سالگی ناخودآگاهش نقش می‌گیرد. دانشمندان جدید با افتخار می‌گویند ابتدا ما چنین کشفی کردیم. البته نسبت به آنچه قدمای خودشان می‌گفتند نظر آنها یک قدم به جلو بود ولی ما اگر حتی در همین امور به وحی الهی توجه کنیم می‌بینیم این دستورات تربیتی و بهداشتی را از قدیم داشتیم. در قرآن می‌فرماید: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ.^۱ از ائمه هم رسیده که فرمودند: السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، سعید، خوشبخت، از شکم مادر خوشبخت است و شقی، شریر، از شکم مادر شقی است. در واقع یک

۱. سوره آل عمران، آیه ۶.

معنایش این است که مادر یعنی زن حامله، اگر توجّه به دستورات اسلامی دارد، این برای او سعادت است چون هر کاری مادر می‌کند، در نوزاد اثر دارد.

این است که بارها خطاب به مادرهای حامله گفته‌ام که خودتان همانطوری باشید که می‌خواهید فرزندتان آنطور باشد چه در زمان حال چه بعداً. اگر می‌خواهید فرزندتان آرام باشد، شما خودتان از هیجان و اینطور چیزها بپرهیزید، اگر نه، او همانطور می‌شود. اگر می‌خواهید فرزندتان مثلاً سیگاری نشود در آن ایام یا حتی بعداً سیگار نکشید، او از شما نقش می‌گیرد. در آیه‌ای که خواندم، می‌فرماید: او خداوندی است که شما را در رحم به آن نحوی که بخواهد صورت می‌دهد. از وقت انعقاد نطفه، طفل در رحم است، در آنجا خدا چه می‌خواهد که می‌فرماید: كَيْفَ يَشَاءُ؟ شما اگر اطاعتش کنید خود آن اطاعت و آن دستوراتی که انجام می‌دهید نتیجه‌ی قهری‌اش سعید شدن است که کودک سعید می‌شود و اگر این کار را نکنید، نه اینکه خداوند با شما بد است، نتیجه‌ی آن کار چنین است، آنجایی هم که خداوند می‌فرماید: **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ**^۱، قوم فاسقین را هدایت نمی‌کند، نه اینکه خدا نمی‌کند، خود همین فسق، همین تمرّد شخص، اثر منفی‌اش را

دارد. این است که در این ایام واقعاً وظایف مادر خیلی سنگین است و به این جهت است که سفارش مادر را خیلی فرموده‌اند.

کسی آمد خدمت یکی از حضرات معصومین و عرض کرد که من پدر و مادرم زنده هستند، به کدامشان خدمت کنم؟ فرمودند: به مادر؛ دومرتبه گفت: بعد از او؟ باز فرمودند: مادر، سه مرتبه عرض کرد: بعد از او؟ فرمودند: مادر، مرتبه‌ی چهارم گفتند: پدر. این موضوع را محدودیت و به اصطلاح محرومیت نباید حساب کنند، این اجری است که خداوند داده است. همه‌ی ما، همه‌ی بنی نوع بشر را خداوند فرموده است که مثل اعضای خانواده‌ی من هستند. اگر خدمت به اینها بکنید، رئیس خانواده (یعنی خدا) خوشنود می‌شود. در اینجا هم خداوند یکی از اعضای خانواده‌اش را به مادر سپرده، چون وقتی جنین به دنیا بیاید، یک بنده‌ی خداست، همان مصداق فرمایش خود خداوند است که عضو خانواده‌اش است پس در این مدّت، خداوند این عضو خانواده‌اش را به مادر سپرده است. اگر دوست‌تان امانتی را به شما بسپارد، سعی می‌کنید در حفظش خیلی دقّت کنید، حتّی ممکن است در مورد خودتان آنقدر دقّت نداشته باشید که در آن دارید، صحیحش هم همین است. این امانت به مادر سپرده شده و او این امانت را باید حفظ کند.

می‌فرمایند بعد هم که اولاد به دنیا آمد تا هفت سال زیردست

مادر است. اینجا منظور از «زیردست مادر است» حکم شرعی قضیه نیست بلکه مصداق عملی آن است. چون در هفت سالگی بچه به مدرسه می‌رود، قرینه‌اش هم اینکه بعدش فرمودند که بعد از این ایام تحت تربیت پدر و آموزگار است ولی تا قبل از این مدت که هنوز بچه‌ی کوچکی است، مدرسه یا جایی نمی‌رود، رفتار مادر در او خیلی مؤثر است. البته از لحاظ حضانت شرعی، یعنی نگهداری فرزند در صورتی که اختلاف باشد و پدر و مادر از هم جدا باشند دختر تا هفت سالگی و پسر تا دوسالگی تحت حضانت مادر است بعد تحت حضانت پدر قرار می‌گیرد که البته هم شرعاً، هم قانوناً، اگر آن کسی که حضانت با اوست، صلاحیت اخلاقی نداشته، آن را از او می‌گیرند و به دیگری می‌دهند. به اصطلاح فقهی می‌گویند حضانت، هم حق است و هم حکم؛ یعنی آنکه حضانت به گردش است، حَقّش است. اگر قبول نکند، مجبورش می‌کنند، از این جهت حکم است ولی می‌تواند این حقّ خودش را به دیگری واگذار کند، از این جهت حَقّش است.

به هر جهت تا هفت سالگی وجود مادر در تربیت بچه خیلی مؤثر است. بعد از هفت سالگی، پدر و آموزگار سهم اصلی را دارند. توجه به تربیت فرزند هم به طرق مختلف است که حتی طرز غذا خوردن، طرز خوابیدن، طرز بیدار شدن را در بر می‌گیرد. اینها چیزهای معمولی

زندگی است، چون انسان در ضمن اینکه وجوه مشترکی با حیوانات دارد، وجوه اختلافی هم دارد. حیوانات بطور فطری چیزهای مربوط به فطرت را یاد می‌گیرند ولی انسان را باید مادر یاد بدهد، این است که مادر از این حیث نقش عمده‌ای در زندگی او دارد. البته حالا تألیف کتاب درباره‌ی تربیت کودک خیلی متداول شده ولی از اولین کتاب‌هایی که به‌عنوان تربیت بچه‌های کوچک، هفت، هشت ساله نوشته شد، مرحوم آقای نورعلیشاه به اسم خوبی‌نامه مرقوم فرموده‌اند. خود آن کتاب با مقتضیات امروز مطابقت ندارد، برای همان روز و زندگی آن ایام بود. زندگی حالا طور دیگری است ولی این ابتکار، افتخارش با ایشان بود. چون افتخارات زیادی دارند، اما همین مرجعیتشان، نورعلیشاه بودنشان، برای همه‌ی افتخارات دیگر کافی است ولی منظور، این افتخار نیز به‌نام ایشان است که از اولین کسانی باشند که برای بچه‌ها کتاب بنویسند که هم تشویقشان می‌کند به خواندن و هم به این طریق مطلبی یاد می‌گیرند.

در اینجا اضافه کردند که آینده‌ی فرزند بستگی به هوشیاری و نیکی و دانایی مادر دارد. البته نه اینکه پدر نقشی ندارد. چون در آن ایام هم، خانواده تشکیل شده از پدر و مادر و این فرزند در محیط خانواده هر چه ببیند یاد می‌گیرد. به‌خصوص اگر پسر باشد نگاه به پدر می‌کند و

اگر دختر باشد بیشتر از مادر یاد می‌گیرد. بعد از تولد دوران شیر خوردن است، به اصطلاح فصال یا رضاع که این دوران دو سال کامل است، وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ^۱. در این دو سال، مادر باز هم حالات زمان حمل را باید داشته باشد؛ یعنی اگر مادر شیر می‌دهد باید رعایت بکند، شیر مادر هم خیلی مؤثر است؛ حتی در خبری آمده است که مادر طفل کوچک را طرف چپ بخواباند، حتماً دیده‌اید که دست چپ ما تنبل‌تر و کم‌طاقت‌تر است ولی من مادرها را دیدم که یک ناراحتی مثلاً آرتروز دارند و نمی‌توانند بار سنگینی بردارند ولی بچه‌شان را با طیب‌خاطر به دست چپ می‌گیرند، برای اینکه صدای قلب مادر را بشنود، چون کودک به صدای قلب مادر عادت کرده است. همینطور بعد از وضع حمل، باز هم غذای طفل از مادر است؛ حتی معمولاً بنابه طبّ قدیم به طفل دارو نمی‌دهند مگر اینکه کسالت‌های خیلی شدید و حادثی پیدا کند و اگر مادر بچه را شیر می‌دهد، به مادر می‌دهند، به اندازه‌ی لزوم این دوا در شیر مادر نیز پیدا می‌شود. به این طریق باید بچه را بزرگ کنند تا دوسالگی و بعد از دوسالگی از شیر می‌گیرند. این هم از مواردی است که در سرنوشت بعدی کودک خیلی مؤثر است.

قبلاً گفتیم که در بعضی حیوانات ریز، تولید نسل با یک موجود است ولی در اکثر حیوانات بالاتر، یعنی پیچیده‌تر، دو موجود که اصطلاحاً به آن نر و ماده می‌گویند، این وظیفه را به عهده دارند. البته خداوند تاکنون که ما می‌بینیم تصمیم نگرفته بر اینکه نسل بشر را مثل دایناسورها و خیلی حیوانات دیگر نابود کند. طبق نوشته‌ی تورات یکی، دوبار این تصمیم را گرفت، یک مقدار هم عمل کرد مثل طوفان نوح که درست است که امر خدا بود ولی می‌خواست بدها را از بین ببرد. این بود که به نوح فرمود که تو و مؤمنین بیاید در کشتی، من نجاتتان بدهم.

در انسان هم که از حیوانات پیشرفته و به اصطلاح بالاتر است، تولید نسل از مردی و زنی است و چون زحمات این کار، زحمات نگهداری طفل و تولید نسل بیشتر به عهده‌ی مادر است، آیه‌ی قرآن هم به همین دلیل به فرزند توصیه کرده است که همیشه رعایت حال مادر و بعدش پدر را بکند. می‌فرماید حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعْتَهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا^۱، مادر او را حمل کرد با ناراحتی (چون زن حامله معمولاً به زحمت است) وضع حمل را هم با ناراحتی انجام داد، بعد شیر داد. گویانکه شرعاً موظف نیست مادر شیر بدهد ولی معمولاً

۱. سوره احقاف، آیه ۱۵.

خداوند فطرتی در او آفریده که از حرام و واجب بالاتر است. هیچ مادری دلش نمی‌آید فرزندش را شیر ندهد. وَحَلُّهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا، مدّت حملش و شیر دادنش سی ماه است. در تمام این مدّت مادر به رنج و زحمت است. خداوند برای اینکه بندگان از وظایفشان کوتاهی نکنند، تولید نسل را در انسان به نحوی قرار داده که غیر از هدف تولید نسل یک هدف شخصی هم برای طرفین گذاشته است که خودبه‌خود اینها در تولید نسل اقدام کنند. این هدف را خود پیغمبر هم در بیانی که ما در موقع خطبه‌ی ازدواج معمولاً می‌خوانیم، خطاب به مؤمنین می‌فرماید. تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَلَوْ بِالسَّقَطِ، نکاح کنید، نسل بیاورید و زیاد بشوید که روز قیامت من به زیادی عدّه‌ی شما افتخار خواهم کرد. خداوند بطور فطری طرفین را کشانده است به اینکه تولید نسل کنند. اولاد ثمره‌ی ازدواج است. بنابراین هم در ایجاد، هم در حفظ و هم در تربیتش، به‌عهده‌ی طرفین است که مواظب او باشند. البتّه این تا وقتی است که در سنّ کوچکی قرار دارد، وِإِلَّا وَفْتِي بِهِ يَك سَنِي رَسِيد، خود او باز وظایف خاصّی دارد.

در اینجا به مسأله‌ی فطرت و تربیت برمی‌خوریم و مسأله‌ی منشعب از این بحث مسأله‌ی وراثت. در مورد وراثت زیست‌شناسان خیلی بررسی‌ها کرده و می‌کنند. مثلاً در مورد حیوانات، موش سیاه و

سفید بررسی کردند تا هفت نسلش را فهمیدند که امکان اینکه اثر بماند هست. این قاعده در مورد انسان هم هست. چون انسان هم حیوانی است از حیوانات، منتها حیوان ناطق ولی بدنش تابع قوانین حیوانی است. در اخباری آمده که تا هفت نسل، خوبی پدر و مادر در فرزند اثر می‌کند، حفظش می‌کند. از این طرف زیست‌شناسان برای بسیاری حیوانات توانستند این مسأله را بررسی و آزمایش کنند ولی در ذهن خود مردم این نکته بوده، کمالی که در شعر عربی که مربوط به خیلی قدیم است، می‌گوید:

بَابِهِ أَقْتَدَى عَدِيٍّ فِي الْكِرْمِ

وَمَنْ يُشَابِهَ أَبَهُ فَمَا ظَلَمَ

عدی پسر حاتم بود، او هم مانند پدرش سخاوت داشت. در این شعر می‌گوید که: عدی در سخاوت به پدرش رفته و کسی که شبیه پدرش است درست و بی‌نقص و عیب است؛ فَمَا ظَلَمَ یعنی خلاف قاعده نیست که این شبیه پدرش است. این اعتقاد بوده، منتها قواعدش را نمی‌دانستند و نمی‌دانستند تا کی اثر دارد. احکام شرعی، گفتارهایی که بزرگان دین، پیغمبر و ائمه‌ی ما گفته‌اند چنین است که اینها قوانین زیست‌شناسی یا روانشناسی و روانکاوی را نگفته‌اند. دستوراتی داده‌اند که اگر ما این دستورات را اجرا کنیم همان قوانین در خدمت ما قرار

می‌گیرد. اما اخیراً یعنی در یکی، دو قرن اخیر، بعضی‌ها به‌عنوان افتخار برای دانشمندان غربی، این قوانین را ذکر می‌کنند. (البته افتخار هم دارد ولی اینجایی که خواستند این افتخار را منحصر به آنها کنند غلط است و الا دانشمندی افتخار دارد). پیشتر می‌گفتند که بچه خیلی چیزها را درک می‌کند ولی بعداً یادش می‌رود ولی «فریود» که بانی روانکاوی هم هست می‌گوید که از دوسالگی ذهن بچه آماده‌ی قبول اثرات خارجی است و از دوسالگی اثر می‌کند. این کشف علمی برای کسانی که در آزمایشگاه تحقیق می‌کنند، پیشرفتی بسیار خوب است ولی در دین به ما نخواستند قاعده‌ی روانشناسی یا قاعده‌ی زیست‌شناسی را بگویند. ما آمده‌ایم بندگی خدا کنیم، زندگی آرامی را بگذرانیم و برویم. قواعد علمی باید در خدمت ما قرار بگیرد ولی ما این اثرگذاری را عقب‌تر می‌بریم، می‌گوییم از دوران حمل و حتی از آن اولی که نطفه منعقد می‌شود، وجودی دارد که در آن آثار خارجی اثر می‌کند. در اینجا فرموده‌اند وضعیت بدنی طرفین یا وضعیت روحی طرفین در شکل کودک و در روحیه‌ی کودک مؤثر است.

در اخباری که درباره‌ی حضرت موسی علیه السلام رسیده، گفته‌اند که موسی علیه السلام قرار بود هشت سال برای شعیب چوپانی کند و دامادش بود. شعیب که استاد و سلف موسی بود به او گفت هشت سال قراردادمان

است اگر خواستی، بنابر میل خودت دو سال هم به آن اضافه کنی، ده سال خیلی خوب است، که گویا حضرت موسی به عنوان مزدش یا به هر عنوان دیگر که بود، (حالا یا خود شعیب گفت یا موسی) فرمود هر بره‌ای که امسال سیاه و سفید زاییده شد، مال موسی باشد. موسی پوستین وارونه‌ای، پوستین سیاه و سفیدی، سر چوب کرد (تقلب هم نیست) و در گله گذاشت تا به اصطلاح جفت‌گیری گوسفندان انجام شد، بعد که گوسفندان زاییدند، همه‌ی گوسفندان آن سال اینطوری بودند. گوسفندان از این شکلی که مرتب آن را می‌دیدند، تأثیر پذیرفتند. از خود همین داستان دانشمندان می‌توانستند این قاعده را کسب کنند ولی این آقایان محققین به بخشی غیر از آزمایشگاه توجه ندارند.

در داستان ملاقات ابوعلی سینا با شیخ ابوسعید ابوالخیر، آنقدر ابن سینا مشتاق بود که وقتی گفتند شیخ ابوسعید در حمام است رفت حمام، نایستاد تا شیخ بیاید. آنجا سلام و اظهار ارادت کرد. حضرت شیخ فرمود که تو می‌گویی که این طاس حمام به واسطه‌ی قوه‌ی ثقلی که زمین دارد می‌آید پایین، ابوعلی گفت: بله، شیخ اشاره‌ای کرد به طاس حمام، طاس رفت بالا، فرمود: به این چه می‌گویی؟ گفت: این را ما نمی‌دانیم، خلاصه این از عقل ما بالاتر است. بعداً هم که ابوعلی سینا را گفتند شیخ ابوسعید را چگونه دیدی؟ گفت: آنچه من می‌دانم او می‌بیند.

از شیخ هم پرسیدند که ابوعلی را چگونه دیدی؟ شیخ فرمود که آنچه من می بینم او می داند، منطبق با هم. حالا اگر آقایان به آن کسی که می بیند، نه فقط آن کسی که قواعدشان را می خواند، توجه کنند، قواعدی را کشف می کنند.

فطرت را باید با تربیت آراست. در حیوانات فطرت همه کاره است. مثلاً بره که به دنیا می آید کسی نیست یادش بدهد، بغلش کند. خودش بلند می شود لنگان لنگان می رود پستان مادر را می گیرد و شیر می خورد، حیوانات همان فطرت برایشان کافی است. اما چون بشر خلیفه الله در روی زمین است، این قدرت را خدا به او داده که همین حیوانی را که فقط به فطرت عمل می کند، تربیت کند. در این باره داستانی نقل است به صورت مباحثه ای بین دو نفر راجع به فطرت و تربیت. یکی از آن دو معتقد به فطرت بود و دیگری معتقد به تربیت. یکی از آنها دیگری را دعوت کرد. سر شام این دید که چند تا گربه شمع به دستشان است جلو راه می روند، چراغ روشن می کنند. (آن شعر حافظ هم شاید مربوط به همین شخص است: «غره مشو که گربه ی عابد نماز کرد»). دیگری وقتی این صحنه را دید یک موش از جیبش درآورد و ول کرد. همه ی گربه ها دنبال آن موش دویدند، قدرت فطرت و تربیت هر دو هست. بشر اینها را می فهمد.

شرح
تحصیل^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

و پرورش تن و روان فرزند که تحصیل هم از آن محسوب است با پدر و مادر است و خواندن و نوشتن را می‌توان برای همگی لازم دانست مانند اینکه خواندن کتاب، حتی کتب بیگانگان هم، بعد از خواندن کتب خود و بینایی در دستورات بزرگان خود، برای افزایش آگاهی برای همه خوب است و آموختن عقاید و احکام لازمه به اندازه‌ی حاجت برای همه لازم است، البته آموختن علوم مختلفی دینی یا دنیوی هر اندازه بیشتر بود با فراهم آمدن وسایل، فضیلت و کمال است.^۲

در جلسات پیش، در شرح پندصالح به تأهل رسیدیم. بعد از تأهل این است که زن و شوهر فرزند می‌آورند. البته اگر خدای نکرده این تأهل مطابق میل طرفین نبود، خداوند طلاق را مجاز کرده است که در این باره، مواردی را گفتیم. راجع به اولاد و فرزند هم صحبت کردیم، بعد رسیدیم به وظایفی که پدر و مادر نسبت به این اولاد دارند.

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلیفیک دوره‌ی اول تاریخ ۱۳۷۸/۵/۲۸ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ‌های ۱۳۸۸/۵/۲۲ و ۱۳۸۸/۷/۲ ه. ش.

۲. پندصالح، صص ۹۱-۹۲.

یکی از وظایف فرزندان و کارهایی که باید بکنند، تحصیل است. فرزند انسان با حیوانات این تفاوت را دارد که در حیوانات، دیگر پدر و مادر وظیفه‌ی خاصی ندارند، جز اینکه او را زنده نگاه دارند. مادر به او شیر می‌دهد، پدر هم کمک می‌کند و او را بزرگ می‌کنند. بعد به تدریج آن فطرت و غریزه‌ای که خداوند در حیوان آفریده، به او کمک می‌کند که آنچه لازمه‌ی زندگی است خودش یاد بگیرد. اما در مورد انسان‌ها چون خدا فرمود: **إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ**^۱، من از گِل، انسان می‌سازم و **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**^۲ و این خلیفه‌ی من است در کره‌ی زمین (خلیفه یعنی جانشین، یعنی نماینده) برای همین خداوند بسیاری از قدرت‌های خودش را به این بشر سپرده است. چه کسی به گربه یاد می‌دهد که چطور موش بگیرد؟ چه کسی به شیر می‌گوید که در جنگل بگردد و یا شکار کند و حیواناتی را بگیرد؟ خداوند یاد می‌دهد. چطوری یاد می‌دهد؟ در فطرتشان قرار می‌دهد. پس خود خداوند می‌تواند چیزهای دیگری هم یاد این حیوانات بدهد ولی نمی‌دهد، چون آنها را به اختیار خلیفه‌ی خودش گذاشته. این خلیفه، یعنی انسان، حیوانات وحشی را تربیت می‌کند. حیوانات اضافه بر آن کاری که

۱. سوره ص، آیه ۷۱.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

خودشان می‌کنند، به‌خاطر این تربیت کارهای دیگری یاد می‌گیرند. حیواناتی که بیشترین استعداد تربیت را دارند انواع میمون‌ها هستند. از این میان، گوریل و شامپانزه و اوران‌گوتان خیلی تربیت‌پذیرند. اینها را آموزش می‌دهند. حتی در یک جا دیدم که یکی از این حیوانات شطرنج بازی کرد و برنده شد، این خیلی عجیب است. این قدرت ما نیست، قدرتی است که خداوند از اوّل خلقت به ما داده. ما فعلاً از این قدرت که اسمش تربیت است، استفاده می‌کنیم. البته تربیت در خیلی اوقات نمی‌تواند جلوی فطرت و غریزه را بگیرد؛ مثلاً نمی‌توان جلوی غریزه‌ی حفظ جان یا غریزه‌ی خوراک به‌دست آوردن را گرفت. هیچ حیوانی را کسی نمی‌تواند تربیت کند که اصلاً غذا نخورد. آن غریزه‌ای است که خداوند داده و برای وجودش لازم است.

خداوند این قدرت تربیت را به انسان داده و این وظیفه را هم داده که نسل به‌وجود بیاورد. همه‌ی جانداران برای اینکه در روی زمین بمانند و نسلشان ادامه پیدا کند، باید فرزند بیاورند. انسان هم یکی از همین‌هاست. منتها در انسان جنبه‌ی معنوی هم دارد؛ پیغمبر فرمود: *تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتَرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ*. وقتی انسان نسل به‌وجود آورد، چون باید این نسل در خدمت تکامل جمع بشریت (نه یک بشر، دو بشر) باشد برای همین پدر باید آنچه را

می‌داند به فرزند یاد بدهد. در واقع خداوند به انسان می‌گوید: تو که خلیفه‌الله هستی و قدرت داری که حیوان را تربیت کنی، فرزند خودت را تربیت کن. این یک وظیفه است، اما این وظیفه را خداوند در قرآن ذکر نکرده است؛ چون طبیعی بشر و فطری اوست. در قرآن وظیفه‌ی فرزند نسبت به پدر و مادر بارها ذکر شده. به فرزند همیشه توصیه می‌کند که شکرگزار و مطیع پدر و مادرش باشد. حتی در آیه‌ای که می‌گوید: «شکرگزار من باش» دنباله‌اش می‌فرماید: «شکر پدر و مادر را هم بجا بیاور»، از آنها اطاعت کن ولی آنها را نپرست؛ چون دنباله‌اش هست *وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا*، اگر این پدر و مادرت از تو خواستند که مشرک بشوی و از خداپرستی دست برداری، اطاعتشان نکن. سایر جاها هم پدر و مادر را در ردیف خودش آورده. وقتی از شرک یا از عبادت خودش می‌گوید، اطاعت پدر و مادر را هم دنباله‌اش می‌آورد ولی وظایفی که پدر و مادر نسبت به فرزند دارند محتاج به گفتن نیست. همانطوری که (فرض کنید) به گوسفند، آهو و اینها یاد داده که وقتی بچه به دنیا آوردید باید مواظبش باشید و نگذارید دشمن به او حمله کند و یادش بدهید که از کجاها عبور کند که علف پیدا کند، پدر و مادر انسان هم برحسب امر

الهی یا همان غریزه، خودبه‌خود نسبت به اولاد این محبت و وظیفه را دارند و این کار را می‌کنند؛ این است که محتاج نیست کسی به آنها سفارش کند. اما چون نسل ادامه پیدا می‌کند و جلو می‌رود، به پسر توصیه می‌کند تا مواظب پشت‌سری خود، یعنی پدر و مادرش باشد.

یکی از این وظایف پدر و مادر نسبت به فرزند تحصیل است. پدر و مادر باید وظیفه‌ی آمادگی فرزند را برای جامعه انجام بدهند. چون نسبت به هر جامعه‌ای فرق می‌کند، چه از لحاظ زمان و چه از لحاظ مکان که چه نیازهایی خواهد داشت، باید برای رفع آن نیازها آماده بشود. یکی از این نیازها، امکان ارتباط با هم‌نوع است که این مستلزم خواندن و نوشتن است. کودک برای اینکه مرتبط با دیگران باشد، اولین چیز، زبان مکالمه است که پدر و مادر موظف هستند تا بچه، صحبت کردن یاد بگیرد. بعد از آن خواندن و نوشتن است که از وسایل ارتباطی میان انسان‌ها و مورد نیازش است. به این جهت می‌شود گفت که امروز، خواندن و نوشتن برای هر کسی لازم است.

راجع به تحصیل، دفعه‌ی قبل مقداری صحبت شد. در اینجا فرموده‌اند که حتی دانستن عقاید سایرین و خواندن کتب دیگران، ولو کتب مخالفین، در صورتی که بعد از خواندن کتب خود ما باشد، مفید است. در مورد مفید بودنش مثالی

می‌زنم. کتاب مقدّسی که امروز در دسترس ما هست و مشتمل بر تورات و انجیل است به فارسی هم ترجمه شده است. البتّه کلمات و دستورات الهی که توسط حضرت موسی علیه السلام، یا توسط عیسی علیه السلام گفته شده در ضمن این کتاب هست، امّا همه‌ی این کتاب مثل قرآن ما کلمات الهی نیست و معلوم می‌شود که بعداً نوشته شده. همینطور شرح جریان زندگی حضرت موسی و قبل از او، از خلقت آدم تا بعد از حضرت عیسی علیه السلام هم گفته شده. بعد از آنکه قرآن را خواندید و در تمام موارد دقّت کردید، آنوقت اگر کتاب مقدّس را هم با دقّت بخوانید، می‌بینید تفاوت این با آن زمین تا آسمان است. البتّه آن کتاب هم محترم است، چون الان عده‌ی زیادی از مؤمنین، یعنی کسانی که دین الهی دارند، به همین کتاب تورات و انجیل که تحریف شده است، اعتقاد دارند و به آن احترام می‌گذارند.

این خدایی که در تورات معرفی می‌کند و درباره‌اش می‌گوید که با حضرت یعقوب کُشتی گرفت و یعقوب او را زمین زد و چیزهای دیگر از این قبیل؛ با قرآن ما که درباره‌ی خداوند می‌گوید: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ^۱، هیچ چیزی مثل او نیست، تفاوت دارد. روشن است که این از منبع

وحی است و در آن دیگری یا عبارت را نفهمیده‌اند، یا اشتباه نقل کرده‌اند و به هر دلیل دیگری، اینطوری نوشته‌اند. همین مسأله‌ی توحید را در *انجیل* می‌بینید که (البته اگر کسی *انجیل* را با دقت بخواند باز هم توحید در آن فهمیده می‌شود ولی عملاً و آنچه در میان مسیحیان دیده می‌شود) به سه خدا قائل هستند. البته شاید در اصل این سه خدایی (تثلیث) چنین بوده که هاتف در ترجیع‌بندش می‌گوید:

در کلیسا به دلبری ترسا
گفتم ای دل به دام تو در بند
ره به وحدت نیافتن تا کی
نگ تثلیث بر یکی تا چند؟
گفت:

در سه آینه شاهد ازلی
پرده از روی تابناک افکند
سه نگردد بریشم، ار او را
پرنیان خوانی و حریر و پرنده
هاتف خواسته عقاید آنها را اصلاح بکند و الاً مسیحیان در دوران
زیادی معتقد به تثلیث بودند؛ قرآن هم در جاهای متعدّد این انتقاد را
می‌کند. البته در مقابل این انتقاد، بعضی متکلمین مسیحیت گفته‌اند

چون آن قبایل و اعرابی که در عربستان بوده‌اند، از تعلیمات الهی دور بودند و به آن دسترسی نداشتند و بت پرست بودند، در عقیده‌ی آنها اثر کردند و تنها آن دسته مسیحی‌هایی که با مسلمین در ارتباط بودند به تثلیث معتقد بودند. بعضی‌ها هم می‌گویند که عیسی علیه السلام همان کلام خداست. البته کلام خدا را یکطور دیگر معنی می‌کنند و می‌گویند: قرآن برای مسلمانان کلام خداست، خود مسیح برای مسیحی‌ها کلام خداست؛ و ما می‌دانیم کلام خدا، از خدا جدا نیست.

به هر جهت مقایسه بکنیم، به استحکام عقاید خودمان بیشتر برخورد می‌کنیم. منتها اول باید قرآن را بخواند، آیات الهی را بفهمد؛ همینطور در مورد کتب دیگر، اول باید کتب عرفانی را بخواند، بعد ببیند چه انتقادی می‌کنند. هر انتقادی هم که می‌بینند، اول کتاب‌های خود را بخوانند و بعد آن کتاب‌ها را؛ برای اینکه خیلی از این انتقادات و ایرادات اصلاً از بیخ دروغ است. یکی از آنها که بطلانش خیلی واضح است و همه توجه به آن دارید، این است که می‌گویند درویش‌ها هشت امامی هستند. این است که فرمودند: حتی خواندن کتب بیگانگان هم خوب است. بطور کلی فرمودند که مطالعه، در صورتی که با سایر شرایط خود همراه باشد، فضیلت است؛ فرمودند واجب است، فرمودند فضیلت است. فضیلت یعنی چیز اضافی بر فطرت.

خداوند می‌فرماید: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**، بنی آدم را گرامی داشتیم. این فطرت بنی آدم است. بنی آدم در نظر خدا خیلی گرامی است، به شرط اینکه خودش این گرامی بودن را خراب نکند؛ چون در جایی دیگر خدا می‌فرماید: **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ**^۲، آدم اگر جزء این **ثُمَّ** نباشد، در زمره‌ی **لَقَدْ كَرَّمْنَا** است. این فطرت است، اما آنچه که بعد اطاعت امر می‌کند و تحصیل می‌کند، به دست می‌آورد، آنها فضیلت است. مطالعه‌ی کتب هم فضیلت است. اما تقریباً می‌شود گفت که از این عبارات ایشان می‌توان اینطور استفاده کرد که اصل خواندن و نوشتن را تقریباً واجب دانستند؛ یعنی همه باید باسواد باشند. **اقلأ** سواد خواندن و نوشتن داشته باشند.

البته اینجا فرمودند: لازم است؛ نخواستند لغت «واجب» را که یک اصطلاح شرعی است بکار ببرند که بعد بعضی افراد بهانه‌گیر (مُالغتی‌ها) ایراد بگیرند. امروزه می‌گویند کسی که خواندن و نوشتن نمی‌داند، مثل شخص کور است، مثل کسی

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. سوره تین، آیات ۵-۴.

است که شل است و هیچ جا نمی‌تواند برود. خواندن برای این است که نوشته‌ها را بتواند بخواند. در واقع همان کاری که گفتار می‌کند، نوشتن هم همان کار را می‌کند. وقتی کسی با دیگری صحبت می‌کند و می‌خواهد مطلبی را بگوید، اول این مطلب در ذهن خودش ایجاد می‌شود و بعد به زبان گفته می‌شود. این مطلب گفته شده هم در ذهن مخاطب از طریق گوش وارد می‌شود و آنوقت او می‌فهمد که گوینده چه می‌خواهد بگوید. یک وحدت فکر در اینها ایجاد می‌شود که موجب اتحاد مردم می‌شود، خود همین امر لازم است تا هر چه بیشتر افکار مردم به هم نزدیک باشد.

خود ایشان هم در حدود سال‌های ۱۳-۱۳۱۲، در بیدخت کلاس اکابر تشکیل دادند که مدت‌ها به همین اسم بود؛ بعد هم گفتند کلاس سالمندان. برای اینکه کسانی که سنی از آنها گذشته بود و مدرسه نرفته بودند یا به هر علت دیگری سواد نداشتند، بیایند آنجا سواد خواندن و نوشتن یاد بگیرند و برای تشویق اینها و همچنین تهدید، هم اظهار لطف و محبت نسبت به شاگردان داشتند و هم اینکه فرمودند: ما بعد از این، کارگر و کارمند استخدام نمی‌کنیم مگر اینکه سواد داشته باشد. این است که می‌شود گفت در بیدخت (تا

آنوقتی که من سراغ دارم) آدم بی سوادى نبود؛ و حال آنکه در سایر دهات ایران می بینیم که هنوز بی سواد زیاد هست. سوادآموزى تا این اندازه واجب است و بیشتر از آن، جزء مستحبات است. در حدیث آمده: **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ**، که البته بعداً در اینجا «وَمُسْلِمَةً» را هم اضافه کردند به خیال اینکه محکمترش کنند و بگویند شامل زنان مسلمان نیز می شود؛ حال آنکه از لحاظ زبان عربی، مُسْلِمٌ که بگویند همه را شامل می شود و محتاج نیست «وَمُسْلِمَةً» را اضافه کنند. طلب علم وقتی فریضه باشد، واجب باشد، مقدمه‌ی واجب هم واجب است. یکی از مقدمات این طلب علم، باسواد بودن است، این است که شخص باید بتواند بخواند و بنویسد. به همین طریق این وظیفه بر کسی که خودش به سنّ تمییز، سنّ بلوغ رسیده، هست؛ ولی تا کودک است و به آن سن نرسیده، این وظیفه بر عهده‌ی پدر و مادر است. پدر و مادر باید مسلماً کاری کنند تا فرزندانشان سواد یاد بگیرند و آنها را به مطالعه تشویق کنند. برای اینکه این تحصیل علم و دانش، با آن تحصیل علم و دانشی که انسان را به غرور دچار می کند، اشتباه نشود؛ یعنی با همان علمی که درباره‌اش شاعر می گوید:

بشوی اوراق اگر هم درس مایی

که درس عشق در دفتر نگنجد

یا با آن علمی که مولوی در جای دیگری می‌گوید:

آن طرف که عشق می‌افزود درد

بوخنیفه و شافعی درسی نکرد^۱

باید بدانیم که علم، برای خدمت به مردم و خدمت معنوی به خود انسان است، یعنی درس حقیقت؛ نه علم برای علم. بحثی هست که آیا علم باید هدفدار باشد یا علم برای علم است و هدف نمی‌خواهد. انسان اگر بی‌هدف کاری بکند، صحیح نیست. او به دنیا آمده و در زمان معینی، *إلی أَجَلٍ مُّسَمًّى*، نیز از دنیا می‌رود؛ پس باید هر کاری که می‌کند هدف داشته باشد. تحصیل علم هم باید به این هدف باشد که هم خودش از لحاظ معنویّت پیشرفت کند و هم دیگران را پیشرفت بدهد.

یکی از موارد استفاده از خواندن و نوشتن، پیشرفت علوم است. خداوند حیوانات را که آفریده صددرصد مطیع طبیعت هستند و هر چه طبیعت اقتضا می‌کند باید بکنند. بطور مثال، حیواناتی هستند که زمستان خوابی دارند؛ مثلاً خرس یا مار، خداوند اینها را رها نکرده که نتوانند زندگی کنند. اینها وقتی هوا سرد می‌شود، از لانه‌شان بیرون نمی‌آیند. در محیطی به صورت مشابه مرگ به نسبت دور از سرما خواب

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزه، ۱۳۸۶، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۳.

هستند تا وقتی هوا گرم بشود ولی خداوند به بشر چون فرموده است: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱**، می‌خواهم در زمین برای خودم خلیفه برقرار کنم، به‌همین جهت بعضی از قدرت‌های خویش را به او داده. یکی از قدرت‌های خداوند تسلط بر طبیعت است. این صفت را به انسان هم تا حدی داده. انسان در زمستان بیکار نمی‌نشیند. فعالیتش، خوابش از بین نمی‌رود و کار روزانه‌اش را همچنان انجام می‌دهد. تمام این چیزها برای این است که انسان بر طبیعت مسلط باشد. تمام علوم طبیعی هم برای همین هست که بر طبیعت مسلط باشد. الان مثلاً ماهواره‌ها درست شده‌اند و سخن از رفتن به سیارات است. گواينکه صحیح نیست ولی می‌گویند بشر باید به کره‌ی مریخ مهاجرت کند؛ یعنی بر طبیعت مسلط باشد. همین کارهایی هم که تا حالا شده برای تسلط بر طبیعت است، منتها این کاری نیست که یک نفر انجام دهد. مجموعه‌ی بشر، چون به‌قول بعضی فلاسفه حیوان اجتماعی است، این کار را انجام می‌دهد و افراد از آن بهره می‌برند. الان فرض کنید، ما راحت در اتومبیل یا هواپیما می‌نشینیم و راننده یا خلبان آن ما را جابجا می‌کند. ما اطلاعی از مکانیزم و روش این ماشین یا هواپیما نداریم ولی دانش بشر چون به اینجا رسیده، ما از این وسیله‌ای که

آفریده استفاده می‌کنیم. بعد برای اینکه بشر عقب‌گرد نکند (چون خداوند برای بشر حیاتی و مرگی قرار داده) گفته است تا دانسته‌هایش به هر جایی که رسیده، بنویسد و برای دیگری بگذارد. به این حساب اگر نگاه کنیم (در واقع بطور ضمنی) خداوند دستور داده که خواندن و نوشتن یاد بگیرید. این دسته علمی است که برای تسلط بر طبیعت است و در واقع علمی است که جنبه‌ی اجتماعی دارد ولی غیر از آنکه بشر زندگی اجتماعی دارد، یک زندگی درونی نیز دارد؛ یعنی یک نفر که خیلی شادمان است و وقایع خوب برایش اتفاق افتاده، با یک نفر دیگر که وقایع ناگوار برایش اتفاق افتاده و ناراحت است، اینها هر دو با هم هستند و مثلاً با هم در یک اداره یا در یک زراعت کار می‌کنند، اما از دید درونی در دو دنیای جداگانه هستند. در این دنیایی که زندگی می‌کنند با هم هستند، همکار هستند ولی آن دنیای انفرادی‌شان تک است. یکی در کمال شادی و حتی شکرگزاری خدا است، دیگری ممکن است کاملاً برعکس باشد. این جنبه‌ی ارتباط هم یک علمی مخصوص به خود دارد، منتها این علوم با کتابت و اینها نیست. این علم همان چیزی است که خداوند روز اول به آدم فرمود، بعد از آنکه آنها را به زمین فرستاد، بعد از آنکه آدم توبه کرد فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

قَاتَبَ عَلَيْهِ^۱ و قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...^۲ برای اینکه از رحمت خدایی مایوس نشود، فرمود: من یک ریسمانی در جامعه می‌گذارم، یک راه هدایتی می‌گذارم، هر کس به آن هدایت متوسّل بشود، برمی‌گردد پیش من، یعنی به همین بهشت و هرکس متوسّل نشود، جایش جهنّم است. البتّه شیطان و اعوان او که بیرونشان کرده بود، آنها به این راه متوسّل نشدند ولی بشر به این راه متوسّل شد. این راه و این وسیله یک علمی دارد. آنجا که شاعر می‌گوید:

عِلْمٌ نَبَوْدَ غَيْرِ عِلْمِ عَاشِقِي

مابقی تلبیس ابلیس شقی

درباره‌ی این علم است. البتّه این را کسی می‌گوید که خودش اکثر علوم زمان را تحصیل کرده بود ولی می‌گوید این علم عاشقی، یعنی علم شناخت آن وسیله‌ای که ما را به معشوق خودمان یعنی خداوند می‌رساند، این البتّه انفرادی است؛ در کلاس درس تحصیل نمی‌شود. درس برای کمک کردن به این علم است و الاّ خودش درسی نیست، «درسی نبود هر آنچه در سینه بود». اینکه علوم تربیتی را ذکر کرده‌اند، در واقع برای بیان وظایفی است که پدر و مادر نسبت به

۱ . سوره بقره، آیه ۳۷.

۲ . سوره اعراف، آیه ۲۳.

فرزند دارند.

این است که امروزه می‌شود گفت تقریباً خواندن و نوشتن برای هر کسی واجب است. چون بشر به صورت اجتماعی زندگی می‌کند، بنابراین باید ارتباط با هم را داشته باشد. وسایل اصلی ارتباط یکی زبان است و یکی نوشتن. به این طریق می‌شود گفت که سوادآموزی و باسواد شدن، از وظایف پدر و مادر نسبت به فرزند است که این کار را برایش بکنند و اگر نشد و نرسیدند، خود شخص وقتی بزرگ شد، دنبال این امر برود. زائد بر آن، هر علمی که لازم است، علوم دینی و علوم اخلاقی و اینها، باید آموخته بشود. اینها وظایفی است که پدر و مادر نسبت به اولاد دارند. البته در نزد خداوند حساب می‌شود که آیا این پدر و مادر به وظایف خودشان عمل کردند یا نه؟ ولی فرزند حق ندارد از پدر و مادر بازخواست کند؛ برای اینکه نه تنها فایده‌ای ندارد بلکه ضرر دارد. این است که قابل بازخواست نیست. امیدوارم خداوند فرزندان ما، پدر و مادرهای ما را به وظایفشان آشنا کند.

شرح کسب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

و باید انسان که بالطبع مدنی آفریده شده و به یکدیگر محتاجند، کمک به هم نمایند و هر کسی کاری انجام دهد که بیکر بیهوده و بار بر جامعه نباشد و تکیه به خدا و استغناء داشته، چشم داشت و طمع نداشته باشد که چشم داشت و تکیه به ظاهر بزرگان هم بد است. باید از باطن آنها خواست.^۲

مبختی است از کتاب پندصالح، دستورات و فرمایشات حضرت صالح علیشاه، که تقریباً هفتاد سال پیش تنظیم شده است. البته در بعضی جاهای آن جلوه‌ی اجتماع آن روز فهمیده می‌شود، یعنی بر حسب اوضاع آن روز نوشته شده ولی نه اینکه چیزی خلاف واقع باشد؛ به هر حال هنوز برای ما هم معتبر است. بعد از موضوع «تأهل»، «ازدواج» و «طلاق» و بعد «اولاد» که نتیجه‌ی ازدواج است، بحث تحصیل دانش‌های متداول برای فرزندان بود و اینک موضوع «کسب» است.

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تالیق دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۸/۵/۲۸ و ۱۳۷۸/۶/۴ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ ۱۳۸۸/۷/۹ و ۱۳۸۸/۷/۱۶ ه. ش.
۲. پندصالح، صص ۹۱-۹۲.

جنبه‌ی دیگری که در اینجا پس از تحصیل فرمودند، کسب و کار است. یک وظیفه‌ی مشکلی که هر انسانی دارد این است که وظایف مختلفش را بتواند طوری با هم جمع کند که هیچکدام مزاحم آن یکی دیگر نباشد. البته گاهی وقت اجازه نمی‌دهد ولی تا جایی که وقت اجازه می‌دهد تلاشش را برای این کار بکند؛ مثلاً همه‌اش نپردازد به کسب و کار یا همه‌ی وقتش نپردازد به تفریح و خودش سربار جامعه باشد.

البته منظور از کسب که فرموده‌اند، هرگونه وسیله‌ی مشروع امرار معاش است و صرفاً منظور کاسبی، تجارت، خرید و فروش و اینها نیست یعنی شخص کار بکند برای اینکه معاش خودش را کسب کند. بنابراین، هم زراعت مشمول این دستورات می‌شود و هم تجارت.

همانطور که اینجا فرموده‌اند: انسان مدنی‌الطبع است؛ تا جایی که مطالعات نشان داده هرگز دیده نشده که بشر مثل خیلی حیوانات تنها زندگی کند. همیشه بشر به صورت چند نفری زندگی کرده است. البته در دوران اولیه‌ی تاریخ عده‌شان کم بود، بعد بیشتر شدند، قبیله شدند، ملت شدند ولی چرا بشر موجودی اجتماعی است؟ در این باره بین حکما، جامعه‌شناسان اختلاف است. بعضی‌ها می‌گویند که انسان مدنی‌الطبع است، یعنی اصلاً طبیعتش مدنی است، از این نظر مانند

خیلی حیوانات، مثل موربانه یا زنبور عسل است. هیچ موربانه‌ای، هیچ زنبور عسلی تنها دیده نشده، آنها هم مدنی‌الطبع هستند. البته حیواناتی هم هستند که منفردند و خانوادگی نیستند، مثل حیوانات خانگی، گربه و سگ، که اینها حتی اگر دوتا باشند با هم دعوا می‌کنند. حالا انسان از این گروه است یا از آن گروه؟ این اختلاف بین دانشمندان هست. اینجا ایشان فرمودند که انسان مدنی‌الطبع است؛ یعنی طبیعتش علاقه‌مند به اجتماع است ولی محرکش در تشکیل اجتماع چه بوده؟ اینکه به یکدیگر محتاج هستند. بشر اولیه چون حیوانات به او حمله می‌کردند باید دفاع می‌کرد. او باید می‌رفت شکار؛ وقتی شکاری می‌کرد که سنگین بود و نمی‌توانست آن را بیاورد، باید یکی دیگر را صدا می‌زد تا به او کمک کند. خلاصه به هم محتاج بودند، طبیعتاً هم مدنی‌الطبع بودند، برای همین عملاً با هم توافق کردند که با هم کار کنند و وظیفه‌ها را تقسیم کنند. وقتی اساس جامعه بر این است و الان هم جوامع انسانی هست، باید این اساس و این روح را رعایت کرد؛ یعنی در جامعه هر کسی وظیفه‌ای دارد که باید آن وظیفه را انجام بدهد. در جوامع بشر اولیه هم یکی مثلاً وظیفه داشت که شکار می‌کرد، یکی شکار را می‌آورد و دیگری آن را انبار می‌کرد، یکی هم زراعت می‌کرد؛ هر کسی یک کاری می‌کرد. همین وضعیت باید در جامعه باشد؛ که اگر

نباشد قوام جامعه از بین می‌رود. حکما اصطلاحی دارند که می‌گویند: **عَلَّتْ مُوْجِدِه**، **عَلَّتْ مُبْقِيَه** هم هست؛ یعنی یک چیزی به همان **عَلَّتِي** که به وجود آمده، اگر بخواهد باقی باشد، باید همان **عَلَّتْ** هم باشد. جامعه چون برای همکاری و اینکه همه کار کنند به وجود آمده، برای اینکه باقی و محکم باشد، همین وضعیت را باید داشته باشد. این است که از لحاظ اخلاقی، سربار و انگل بودن بر دیگران در جامعه، در تمام ادیان و مذاهب و مکتب‌ها بعضی جاها بیشتر، بعضی جاها کمتر منع شده است. البته به مقتضای زمان گاهی روی آن تأکید شده ولی نه اینکه سایر مواقع نبوده باشد. در سلسله‌ی نعمت‌اللّٰهی، در زمان خود حضرت شاه نعمت‌الله، جزء دستوراتی که حضرت شاه داده و همینطور بعداً مرتباً تأکید شده، یکی این است که ارادتمندان حضرت شاه و فقرای این سلسله حتماً باید کار داشته باشند، بیکار نباشند؛ البته منظور بیکاری است، ولاً اوضاع اقتصادی گاهی اوقات (مثل الان) در دنیا آنقدر ناجور است که بیکاری زیاد است. این تقصیر شخص نیست، فقط باید بکوشد که کار پیدا کند.

پس آن بیکاری که منع شده این است که امکانات اجتماعی و شخصی برای انجام کاری برای کسی فراهم باشد ولی از روی تنبلی کار نکند؛ یعنی در واقع بیکاری. در چنین وضعیتی هر کاری پیدا شد

باید انجام دهد. حتی به خیلی‌ها که می‌گفتند: «بیکاریم، چون کار نیست» می‌گفتم: وقتی بیرون از منزل می‌آیم، صبح‌ها در چهارراه‌ها عده‌ی زیادی هستند با بیل و کلنگ ایستاده‌اند، ظهر که برمی‌گردم هیچکدام نیستند، اینها را برای کار می‌برند. می‌گفتند: «آخر ما مهندس هستیم و...» گفتم: مهندس و غیرمهندس وظیفه‌ی اشتغال در جامعه دارد؛ حالا که جامعه این امکان را ندارد یا تقصیر می‌کند، آنطور که یک مرتبه آنقدر دکتر بیرون می‌دهد که عده‌ای بیکار می‌مانند (چنانکه سال پیش نوشته بودند یازده‌هزار نفر طیب، بیکارند) چاره‌ای نیست جز اینکه شما تسلیم این بیکاری عمومی نشوید و همان عملگی، کارگری هم که شده بکنید. اگر با اشتیاق و با علاقه‌مندی و امانت کار کنید، همان کار موجب ترقی شما می‌شود.

البته بر عهده‌ی همه‌ی جامعه است که ایجاد کار بکند ولی بیکار بودن، بیکارگی که سربار جامعه باشد مذموم است؛ چون بیکارگی، انگل بودن را ایجاد می‌کند. بالاخره هر بشری نیازهایی دارد، این نیازها را اگر خودش برطرف نکند، ناچار است انگل دیگران و سربار بر جامعه باشد و تکیه بر دیگران کند؛ که حتی فرموده‌اند تکیه به ظاهر بزرگان هم جایز نیست. کمااینکه در زمان پیغمبر، با اینکه خود پیغمبر هر چه داشتند با همه‌ی مؤمنین می‌خوردند ولی هیچکس تکیه نمی‌کرد به

پیغمبر که بیکار بگردد و بعد بیاید خدمت حضرت و مثلاً ناهار بخواد بخورد. همه کار می کردند. به هیچ وجه کلّ بر دیگران نبودند. البته هر کسی هر کاری از او بر می آید باید انجام بدهد. اینها از دستورات مؤکّدی است که در سلسله‌ی ما هم هست و حتّی کسی که بیکار باشد او را نمی پذیرند تا اینکه اشتغالی پیدا کند؛ مشغول باشد ولو اندک باشد.

و در کار کردن که پسندیده‌ی خدا است باید کوشید و تا

توانست به آموختن هنر استاد خود تنها قناعت ننموده، همیشه کنجکاو‌ی برای آگاهی بر مجهولات کرده و هنر خود را ترقّی داد و اگر چه دارا باشد که از دارایی خود بتواند زندگانی کند باید کمک جامعه نماید ولو به رسیدگی و آبادانی دارایی خود که سرانجام آن آسایش مردم است و از گدایی و دزدی که دو نقطه‌ی مقابل کسب است و در اسلام نهی سخت شده است دوری باید کرد که مبادا در کسب حلال او هم پیدا شود و از دستوراتی که در شریعت برای معاملات رسیده تجاوز نکند که مالک حقیقی تصرّف آن را روا ندارد و در کسب، خوشنودی خدا و کمک بندگان را بخواند.^۱

قبلاً راجع به کسب فرموده بودند و اینکه درویش نباید بیکار و تنبل باشد و بالتّیجه پدر هم باید از این حیث به فرزند کمک کند که

کاری داشته باشد. جهتش هم این است که روال جامعه‌ی بشری به صورت مبادله‌ی کارهاست. حتّی خداوند برای اینکه ما توجّه کنیم، می‌فرماید: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ، کیست که به خدا قرض بدهد و بعد خداوند چند برابر به او بدهد؟ خداوند خواسته است نشان بدهد که مبادله است؛ من هم از شما اگر چیزی می‌خواهم، بعد آن را پس می‌دهم، حتّی بیشترش را به شما پس می‌دهم. نه اینکه خداوند نیاز دارد، همه‌ی اینها را خودش آفریده؛ چون اساس جامعه بر مبادله است، انسان باید به جامعه کمک کند، خدمت کند. بنابراین هر کسی باید کاری را انجام بدهد تا در اداره‌ی جامعه شریک باشد. هرکدام از مشاغل را که در نظر بگیریم، اگر تعطیل بشود، زندگی لنگ می‌شود. مثل اینکه شما یک ماشین زیبایی دارید که مثلاً تازه هم خریده باشید. جلوی منزلتان در آن را باز می‌کنید، می‌نشینید همه جای آن را امتحان می‌کنید و از همین ماشین ساکن هم لذّت می‌برید؛ ولی این ماشین باید حرکت کند. خداوند بشر را که آفریده، موجباتی را فراهم کرده که بشر به جلو برود. کما اینکه الان اگر حساب کنید، بشریت از لحاظ زندگی ظاهری خیلی جلو رفته، به کُرات دیگر دارد دست پیدا می‌کند. از لحاظ معنوی هم جلو آمده؛ حالا را نگاه نکنید، از

لحاظ معنوی، پیغمبر ما افضل و اشرف از گذشتگان است. همینطور عیسی از پیغمبر قبلی خود؛ الی آخر. وقتی خداوند آدم را خلق کرد، فرمود: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، تمام چیزها را به آدم تعلیم داد ولی نگفتند که آدم روی نیمکت نشست، خدا هم در پشت تخته سیاه تعلیم داد. تمام این علمی را که تعلیم داده، در فطرتش گذاشت. بعد خودش به آدم گفت که برو دنبالش و پیدا کن. برای اینکه آدم این انگیزه را داشته باشد، کنجکاوی را در انسان آفرید که انسان، میل به علم داشته باشد، میل به فهم داشته باشد. البتّه یکی کم میل دارد، یکی خیلی میل دارد. شما فرض بفرمایید غذایی می بینید، می گوئید این چه غذایی است؟ یک خرده می خورید که ببینید چیست، این کنجکاوی است. این خاصیت کنجکاوی که در همه‌ی انسان‌ها هست، بشر را جلو می برد. از این رو می فرمایند: بهتر این است که هر کسی آنچه از پدرش یاد می گیرد، بعد استادهای دیگری هم ببیند؛ یعنی برود به جلو تا دانش و علمش بیشتر بشود.

به هرجهت کار از وظایف انسان در جامعه است. انسان از خلقت اولیه اش، یعنی از همان زمان بدوی و بیابانی بودنش، حیوانی است مدنی الطبع؛ یعنی حیوانی است که به تنهایی نمی تواند زندگی کند. حتّی

در وسط جنگل‌های قدیم هم خانواده‌ها یا قبایلی اگر بودند، چند نفر با هم زندگی می‌کردند. بسیار کم دیده شده یک انسان به تنهایی زندگی کند. حالا این چند نفر ممکن است یک جامعه‌ی کوچک، سپس جامعه‌ای بزرگتر یا ملّتی تشکیل بدهند ولی به هرجهت باید با هم زندگی کنند. وقتی انسان برحسب فطرت به صورت اجتماع زندگی کرد، در خود این اجتماع وظایف جدیدی پیدا می‌شود، آن وظایف جدید و کارهای جدید را باید همین افراد اجتماع به گردن بگیرند؛ یعنی در واقع کارها و احتیاجات جامعه بین همه‌ی افراد تقسیم می‌شود. همه باید زحمت بکشند تا مشکلات را حل کنند. فرض بفرمایید در جامعه‌ی کوچکی ناگهان سیل می‌آید، یا (خدای نکرده) زلزله می‌آید، عدّه‌ی زیادی گرفتار می‌شوند، برای رفع این گرفتاری همه باید همکاری کنند. نباید کسی در خانه بنشیند و همکاری نکند؛ چون به منزله‌ی مفت‌خوری تلقّی می‌شود. به چنین انسانی باید گفت: تو در جامعه هستی و از همراهی و همکاری دوستانت استفاده می‌کنی ولی موقعی که دیگران به کمک تو احتیاج دارند، تو تنبلی می‌کنی؟ این یک نحوه‌ی تکدّی است، در یوزگی است. این است که همانگونه که بیکاری منع شده، در یوزگی و تکدّی هم منع شده است؛ برای اینکه در جامعه به قولی بده‌بستان بین افراد است. افراد باید خدمت بکنند. به خصوص در اوقات

گرفتاری، انسان بیشتر به این مسأله پی می برد که نباید بر هیچکسی تکیه کند. تمام افراد باید تکیه بر خداوند بکنند و هر چه می خواهند از خداوند بخواهند. به هیچ وجه از دیگری چیزی نخواهند که این یک نحوه‌ی تکدی تلقی می شود. جامعه اگر اینطوری باشد، همه به راحتی زندگی می کنند؛ اگر هم یک گرفتاری پیش آمد، زحمتش بین همه تقسیم می شود و آن گرفتاری قابل مقاومت می شود. ان شاءالله خداوند جوامع ما را خودش نگه دارد و درست کند و به ما هم توفیق دهد که وظیفه‌ی خودمان را انجام دهیم و نسبت به هموعان مان ایجاد گرفتاری، ناراحتی، زحمت نکنیم و خدای نکرده مرتکب تجاوز به حقوق دیگران نشویم.

در اینجا فرموده اند: در کار کردن باید کوشید. از خصوصیات مؤمن است که در هر کاری بکوشد تا به حدّ اعلاّی آن برسد. البتّه خود این کوشش هم اجر دارد. پیشوای مؤمنین، پیشوای متقیان، علی علیه السلام، وقتی که در جنگ بود، آنچنان می جنگید که هیچکس تاب مقاومت در برابر او را نداشت؛ یعنی حدّ اعلاّی کار را انجام می داد. همین علی علیه السلام که با این شجاعت می جنگید و خسته نمی شد و نسبت به دشمن خشن بود، در رحم و شفقت، در حدّ اعلاّی بود؛ البتّه حضرت فرمود: من وقتی که شمشیر می کشم، تا هفتاد پشت طرف را می بینم، اگر یک مؤمن در

نسلش مقدر شده باشد، او را نمی‌کشم. منظور اینکه علی علیه السلام که در جنگ در حدّ اعلا بود و وقتی که عمرو بن عبدود و خیلی از اینها را می‌کشت خم به ابرو نمی‌آورد ولی وقتی که گریه‌ی بچه‌ای یتیم را می‌دید، گریه‌اش می‌گرفت، ناراحت می‌شد. وقتی حضرت کار می‌کرد، آنچنان عرق می‌ریخت، آنچنان کار می‌کرد که هیچکس به پایش نمی‌رسید. وقتی صحبت عدالت بود، نسبت به فرزند خودش با کمال خشونت گفت که حق نداشتی از بیت‌المال گردن‌بند برداری، اگر به مأمور بیت‌المال نگفته بودی: «به من امانت بده، بعد آن را برمی‌گردانم» تو را حد می‌زدم؛ در امانتداری چنین بود. در قناعت، حدّ اعلائی قناعت بود که داستان‌های فراوانی از آن حضرت می‌گویند. قدرتش هم مثلاً از راه خوردن ویتامین نبود؛ غالباً نان جو می‌خورد، با نمک یا با سرکه. البتّه به قول شاعر:

قوّت جبریل از مطبخ نبود

بود از الطاف آن ربّ ودود

منظور اینکه مؤمن باید بکوشد که در هر کاری در حدّ اعلایش باشد. این حدّ اعلا هم نه از روی حسادت یا رقابت باشد، بلکه از روی اینکه بداند خداوند همه‌ی نعمات را برای مؤمن آفریده ولی در عوض همه‌ی زحمات را هم برای مؤمن گذاشته است. منظور از زحمت هم

رنج نیست؛ یعنی برعهده‌ی اوست کوشش در همه جا و در همه وقت.
در دنباله مرقوم فرموده‌اند که هنر استاد خودش را که یاد می‌گیرد (مثلاً مهندس می‌شود و ساختمان می‌سازد) فقط به آنچه خوانده و یاد گرفته اکتفا نکند. کوشش کند تا یک قدم علم و هنر را جلو ببرد، به این امید که در تحقق امر الهی قدمی برداشته باشد. خداوند در آیات متعدّد فرموده است: سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ^۱، سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ^۲، سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ^۳، همه چیز را در آسمان و زمین مُسَخَّرَ شما کردیم. الان که ما می‌بینیم همه چیز مُسَخَّرَ ما نیست ولی وعده‌ی الهی مسلماً درست است. پس هر بشری به‌عنوان اینکه این وعده‌ی الهی را شنیده، باید به سوی این وعده بشتابد؛ مثل اینکه فرض کنید کسی اعلام کرده باشد که «ما سفره‌ای به فلان مناسبت، در فلان روز و فلان ساعت داریم»، کسی که می‌خواهد از آن سفره متنعم بشود، با شتاب باید به دنبال آن برود. ما هم که می‌خواهیم از این سفره‌ی الهی، از این وعده‌ی الهی، متنعم بشویم باید کوشش کنیم تا

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۳.

۲. سوره حج، آیه ۶۵.

۳. سوره لقمان، آیه ۲۰ و سوره جائیه، آیه ۱۳.

آنچه یاد گرفتیم یک قدم جلو ببریم. اساس ترقی و تمدن جوامع هم همین است که هر چه یک نسل، یک استاد، یاد گرفته و یاد می‌دهد، شاگردانش آن را جلو ببرند. این وظیفه‌ای است هم شخصی، هم اجتماعی.

به دنبال آن فرمودند: این کسب که دستور داده شده، انسان را از گدایی و دزدی (که درست نقطه‌ی مقابل کسب و کار است) منع می‌کند. در کسب و کار، کسی زحمت می‌کشد، به اصطلاح عرق می‌ریزد، برای اینکه معاش خودش و خانواده‌اش را تأمین کند ولی در دزدی و گدایی بدون هیچ‌گونه زحمتی، از دسترنج دیگران امرار معاش می‌کند. هم دزدی، هم گدایی، در شرع خیلی نهی شده است. در دستورات عرفانی، در دستوراتی که از زمان حضرت شاه نعمت‌الله ولی در سلسله‌ی نعمت‌اللّهی بوده، گدایی و بیکاری منع شده است. گفته‌اند که پیروان سلسله حتماً باید کار و امرار معاش کنند. این دستور صرفاً برای امرار معاش نیست تا کسی که ثروتی دارد، املاکی دارد، بگوید که من که امرار معاشم تأمین است، لزومی ندارد، چرا زحمت بکشم؟ حال آنکه کار کردن برای اشتغال نفس هم هست. فرموده‌اند که نفس را مشغول کن؛ وَاَلَا او تو را به

کارهای خلاف مشغول می‌کند. البته مشغول کردن نفس، هم به عبادات است و هم به کار؛ برای اینکه کار هم وقتی به قصد اطاعت امر باشد، عبادت است. هر امری، هر چیزی که به نیت اطاعت امر باشد، یک نحوه‌ی عبادت است. راجع به این قسمت که «کسی ولو ثروتمند باشد، باز هم باید کار کند» اگر توجه کنید، در قرآن یک جا درباره‌ی غنایمی که خداوند به پیامبرش داده می‌فرماید: باید تقسیم شود تا لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ^۱، فقط بین اغنیاء نگردد، در بین مردم هم بگردد؛ در جای دیگر در مورد اموال صغیر فرموده است: وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ^۲، بنابراین اگر احساس کردید آنها هنوز لیاقت اداره‌ی مال خودشان را ندارند، مالشان را فعلاً به آنها ندهید. آن مالی که نزد شماست متعلق به جامعه است. آن مال، امانت دست مالک است؛ کسی حق ندارد بگوید این مال من است، این کارخانه‌ی من است، پس اگر دلم خواست آتش می‌زنم. آن امانت جامعه است به دست او، تا ثروت در دست مردم بگردد.

۱. سوره حشر، آیه ۷.

۲. سوره نساء، آیه ۶.

نقل است از حضرت باقر علیه السلام که (چون در آنجا و آن زمان متداول درآمد مردم بیشتر زمین بود و زراعت) فرمودند: اگر زمینی، قابلیت دارد که مثلاً صد خروار گندم بدهد (یعنی اگر درست کار کنند می‌تواند صد خروار گندم بدهد) ولی در اثر تنبلی، بی‌توجهی مالک و زارعش، نود خروار بدهد، این نزد خداوند منفور است و این زمین نفرینش می‌کند؛ برای اینکه درست است که این گندمی که درمی‌آید مال اوست ولی همه‌اش را که خودش نمی‌خورد، این مال افراد دیگر جامعه هم هست. اگر ما به این دستورات رفتار می‌کردیم نیازمند به گندم غیر نبودیم.

مال و ثروت امانت دست مالک است؛ برای قوام جامعه است، پایگاه است برای کل جامعه. منظور از کار کردن هم صرفاً امرار معاش نیست؛ هم برای امرار معاش است و هم اینکه از این ثروتی که به امانت دست مالک است حداکثر استفاده برای جامعه بشود. برای اینکه درست است که بهره‌برداری از هر مالی در اختیار مالک است ولی همه‌ی جامعه از آن استفاده می‌کنند.

وقتی به این طریق بگوییم که «مال به امانت دست مالکش است و هر مالی مالکی دارد»، می‌بینیم مالک اصلی خداوند است؛ **لِلَّهِ مَا**

فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.^۱ مالک اصلی اش که این مال را به دست این مالک ظاهری، این بشر، به امانت داده، دستوراتی هم به او داده، گفته: آنها را به امانت دست تو دادم، پس طبق دستور من رفتار کن. همین دستورات شریعت، دستورات احکام شرعی که گفته شده، اینها همه دستوراتی است که مالک حقیقی مال داده و امین باید آنها را رعایت کند. بنابراین شرط صحّت هر مال این است که از آن مال به نحو احسن استفاده بشود و طبق دستورات شرع رفتار شود.

فرض بفرمایید کسی باغ انگور دارد، یک نفر می آید انگورش را می خرد. فروشنده می داند طرفش کاسب است، بازاری است، می داند که این انگور را به مردم عرضه خواهد کرد. یکی دیگر کارخانه مشروب سازی دارد. آن هم می آید به قیمت بیشتری خریدار این انگور می شود. اینجا صاحب باغ حق ندارد بگوید: چون این بیشتر می خرد، به او بفروشم. دستور شرع این است که چنین معامله ای حرام است. بنابراین باید به قیمت کمتر به همان خریدار اوّل بدهد، تا معامله اش درست و شرعی باشد. من به یاد دارم زمانی می خواستم گل بخرم، به مغازه ای رفتم. مشکوک شدم، بعد سؤال کردم و یقین پیدا کردم که آنها از محلّ حلال نیست. منصرف شدم، رفتم مغازه ای دیگری همان گل ها

۱ . سوره بقره، آیه ۲۸۴ / سوره آل عمران، آیه ۱۰۹ و ۱۲۹ / سوره نساء، آیه ۱۲۶ ...

را به قیمت گرانتر خریدم. من خریدار بودم، کاسب نبودم ولی اگر از مغازه‌ی اوّل می‌خریدم در جرم شرکت کرده بودم.

این است که باید دستورات شرعی را در اینجا رعایت کرد. چون مالک حقیقی که آن مال را به تصرف ما داده، باید مطابق آنچه گفته، انجام بدهیم. تمام دستورات اخلاقی هم که راجع به کسب داده‌اند، باید رعایت شود. **الْكَاسِبُ حَيْبُ اللَّهِ** که حضرت فرمودند، آن کاسبی است که در کارش رعایت همه‌ی این جوانب شرعی و اخلاقی را نکند. کاسب هر کسبی باید این حساب را بکند که این مال از آن خداوند است، این مردم و خریداران هم بندگان خدا هستند. آن خریدار هم تصوّر کند که اینها همه بندگان خدا هستند، خداوند هم این مال را به من سپرده که با آن چیزی را که می‌خواهم بخرم؛ هم من به هدف خودم برسم و هم او به امرار معاش خودش برسد.

در این صورت فروشنده خودش احساس می‌کند که دیگر محتاج نیست به اینکه خیلی بازار گرمی کند. به این معنی که وقتی خریدار می‌آید، می‌گوید این از جانب صاحب مال آمده، این مال که دست من است، اربابش خداوند است، امانت دست من سپرده که با آن کار کنم، این خریدار هم بنده‌ی خداست، از طرف خداوند، آن مالک اصلی آمده؛ برای همین احساس احترام و محبتی نسبت به او می‌کند.

بعد هم در معامله، در قیمت، رعایتِ انصاف را می‌کند، می‌گوید این را مالک اصلی مال فرستاده تا از من چیزی بخرد، انصاف نیست گران بدهم. هر کسی هم که آمد، گفت: فلان چیز را داری؟ نمی‌گوید: ندارم؛ که بعد برود از پستو بیاورد. چون صاحب مال مالش را خواسته، یکی از بندگان را فرستاده تا آن را بگیرد. خلاصه اگر این حالت را احساس بکند که این مال، از طرف مالک اصلی پیش او امانت است، تمام خصوصیات صحیح معامله بر دلش الرهام می‌شود.

در آن آیات قرآن در سوره‌ی شمس که خداوند چندین قسم می‌خورد، می‌فرماید: *وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا*، قسم به نفس و آنچه آن را منظم کرده و سپس فجور و تقوایش را بر او الرهام کرده. البته این نفسی است که به این طریق تربیت شده باشد و احساس کند که این مال، مالک اصلی دارد و آن مالک اصلی، مال را در اختیارش گذاشته که هم خودش بهره‌ور بشود و با کسب، زندگی‌اش را بگذرانند و هم دیگران بهره‌مند بشوند؛ که اگر در اثر کوتاهی این دارنده‌ی مال، کاستی به آن وارد بشود (مثلاً اگر میوه دارد، برای اینکه گرانتر بفروشد در انبار بگذارد تا بپوسد) این برای او گناه است. برای اینکه مال امانت را باید به بهترین وضع نگه‌دارد و به صاحبش برساند.

وقتی این احساس را داشته باشد، تمام این خصوصیات و دستورات اخلاقی که فرمودند، بر دلش الهام می‌شود. چون همه‌ی ما نیز بالاخره یک نوع کسبی داریم، یعنی کاری می‌کنیم، امرار معاش می‌کنیم، ان شاءالله خدا همه‌ی ما را موفق بدارد که به این دستوراتی که داده شده رفتار کنیم.

خلاصه صفات مؤمنین

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده، صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایب‌تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی‌الموالی و سایر موالی علیهم‌السلام است به جای خلاصه‌ی آنچه تا اینجا نوشته شد، می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است:

مؤمن، خداخواه و خداجوست، نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری و خرد با پایداری و گذشت با توانایی و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد و هنگام نیکی کردن شادان و از بدی پشیمان و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند و در هر حال و هر کار یاری از صبر و صلوة جوید و آماده و مهیای مرگ باشد و ساز و برگ آن را فراهم سازد.

سرمایه‌ی عمر را بیهوده نگذرانند و در نیکی صرف نمایند و سفارش به نیکی نمایند. حیثیّت بر شهوت چیره باشد و گذشتش بر خشم و دوستی بر کینه و قناعت بر آرزو، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند و کار امروز به فردا نیاندازد و در دنیا میانه‌روی کند و از معصیت خود را نگاه

دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکننده‌ی بر خود نیکی کند و با آن کس که از او بگسلد بیبوندد و محروم‌کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی‌نیاز نبرد و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم‌کشیدگان باشد.

از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند و عذر پذیرد و عیب پوشد، از چالپوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد. از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد.

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد و خود را بزرگ نشمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را به دست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید، در اصلاح کوشد، در حکم از درستی

نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده‌ی حیا ندرد، در کارها شتاب نکند، نام مردم به بدی نبرد، حفظ‌الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد بپرهیزد، یاور ستم‌زدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق‌الزحمه و حق‌الجماله که ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی‌پایان و فضلش فراوان است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه‌اش را نتوان گذاشت:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید
و خود را گناهکار و تبه‌روزگار دیده با نیاز از درگاه بی‌نیاز
پوزش خواست:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد

امید که به همه‌ی دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و به
آنچه پسند مولی است موفق دارد.

مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رساله شریفہ نذیصلح

قسمت اول

* شرح مقدمہ * شرح فکر و تحقیق * شرح دلائل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دوم

* شرح ایمان * شرح ذکر * شرح فکر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت سوم

* شرح انتظار * شرح صحبت و صلوات * شرح آداب خدمت * شرح کتمان سر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت چهارم

* شرح اخلاق * شرح مراقبہ و محاسبہ * شرح یاد مرگ، امل * شرح توبہ و انابہ * شرح حیاء، خوف و رجاء * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت پنجم

* شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم * شرح رقت، فراست، غضب و شہوت * شرح شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت * شرح خشم،

شرح رسالہ شریفہ پندصالح (قسمت ۱۵) / ۶۵

کظم غیظ، عفو و احسان * شرح تہوّر، جبن، کینہ، عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود * شرح توکّل، تسلیم و رضا، شکر * شرح احسان والدین، وفا، قناعت * شرح استغنا، طمع، سخا و حرص * شرح حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ششم

* شرح خدمت * شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہفتم

* شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * شرح جمع شریعت و طریقت * شرح قرائت قرآن * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہشتم

* شرح نماز * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت نہم

* شرح اوراد * شرح دعا * شرح سحر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دہم

* شرح جمعہ * شرح روزہ * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت یازدهم

* شرح زکات - خمس * شرح انفاق * شرح حج * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت دوازدهم

* شرح جهاد * شرح امر به معروف و نهی از منکر * شرح مستحبات * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت سیزدهم

* شرح طهارت * شرح نواهی * شرح قمار و مسکرات * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت چهاردهم

* شرح تأهل * شرح طلاق * خلاصه صفات مؤمنین.